

سرایت طنز از روایت به راوی

**مرواری بر رمان: آقای گام در «درندۀ لامونیک بیبر»
(از سری کتاب‌های گام به گام با آقای گام)**

مهدی ابراهیمی لامع

نویسنده: اندی استنتون
متترجم: رضی هیرمندی
تصویرگر: دیوید تزیمن
نشر: کتاب چرخ فلک
چاپ: اول ۱۳۸۹
شمارگان ۲۰۰۰
صفحه / ۱۰۴ ۲۶۰۰ تومان

«آقای گام در درندۀ لامونیک بیبر» از سری داستان‌های به هم پیوسته‌ی «گام به گام با آقای گام» است که توسط نشر کتاب چرخ فلک در سال ۸۹ به چاپ رسیده. نویسنده‌ی این کتاب اندی استنتون است که جوایز بسیاری را به خاطر نوشتن این مجموعه از آن خود کرده است. از جمله: جایزه‌ی بهترین کتاب رده‌هاوس ۲۰۰۷ – جایزه‌ی کتاب خنده دار رولد دال – جایزه‌ی فنتستیک بوک و... حال می‌پردازیم به خود کتاب.

روایت شناسی از جمله شاخه‌های نقد نظری است که سال‌های اخیر به صورت گسترشده‌تر وارد بحث‌های نظری – ادبی شده. این نوع نگرش به متن در ابتدا به موثرترین عصر روایی یعنی راوی می‌پردازد: راوی کیست؟ روایت چگونه است؟ از آن جایی که مهمترین عصر تمایز کننده‌ی این متن، نوع روایت داستانی آنست بهتر است از همین ابتدا به راوی و نوع روایت به کار رفته در آن بپردازیم. راوی این داستان سوم شخص دانای کل است که در حین روایت، گاهی خودش نیز در متن دخل و تصرف می‌کند. اما فرق مهمی که این راوی با راوی‌های دانای کل کلیشه‌ای دارد، طناز بودن آن است. راوی این داستان با بهره گیری از ژانر طنزی که جهان داستانش را در برگرفته، هر گاه که لازم بداند تفسیر می‌کند، توصیف ارائه می‌دهد و حتی خودش وارد متن می‌شود! هر چند این دست درازی‌ها دیگر در داستان‌های مدرن امروز جایگاهی ندارند، اما تنها یک عامل سبب شده که همه‌ی این تخطی‌ها کارکردی در جهت تقویت متن پیدا کنند: طنز و طنز!



هر چند به نظر برخی صاحب نظران، ژانر طنز جزو زیر شاخه‌های ژانرهای دیگر است، اما کم نیستند آثار درخور توجهی که ما بر آن می‌دارند تا برای خود طنز نیز ژانر مستقل و کما بیش قابل تعریف ارائه دهیم؛ انتقال مفهوم یا واقعیتی تاخ و گزنه با ظاهری نیک و خنده‌دار. کسی نیست که با خواندن این کتاب (و کتاب‌های دیگر این مجموعه)، از شخصیت آقای

«گام» بدش نیاید و با دختر کوچک و ماجراجوی داستان یعنی «پلی» هم ذات پنداری نکند. اما این همه‌ی ماجرا نیست! نویسنده در این داستان نه تنها از تعریف کلاسیک طنز در جهت پیشبرد روایت بهره‌برداری کرده، بلکه در گامی فراتر، طنز به خود راوی نیز سرایت کرده است. کم ندیده‌ایم روایت‌هایی را که از خنده‌ی زیاد اشک بر چشممان مان می‌نشانند، اما این خنده‌ی دن در بسیاری از موارد تنها به موقعیت‌های ایجاد شده در طنز باز می‌گردد و نه پیشتر. این موقعیت‌ها می‌توانند صحنه، دیالوگ، کنش و... باشند. مانند موارد زیادی که در این داستان وجود دارند:

نمونه‌ای از دیالوگ‌ها:

«آهان. یه حرکت خوب دارم. می‌خواهم فیل خودمو بیارم اینجا و دک و بوز وزیر تو خرد و خاکشیر کنم!»

«کور خوندی. حالا یا اینکه شیوه اسبه کوچولوئه گند می‌زنم به سر تا پای فیلت.»

نمونه‌ای از کنش‌ها:

«تمام اهالی لامونیک بیبر با شنیدن این غرش از ترس لرزیدند. پسر کوچولوبی به اسم برادلی طوری خرابکاری کرد که مجبور شدند روز بعد شلوارش را به فروشگاه خیریه تحويل بدهند!»

نمونه‌ای دیگر:

برادلی کوچولو فریاد زد: «کمک! مواطن باشین. یه جونور تو شهر لامونیک بیبر ول شده! این را گفت و بدو از پله‌ها پایین دوید، یکراست به آمریکای جنوبی رفت و در آنجا کشیش قابلی شد!..»

اما در این داستان نه تنها نوع روایت طنز گونه است - به خدمت گرفتن عناصر داستانی در جهت خنده‌داش و ارسال پیام مورد نظر - بلکه خود راوی نیز به طنزی و طنزپردازی می‌پردازد. وجه تمایز اصلی این داستان با سایر داستان‌های طنز در همین طنزی راوی است که در جای جای متن خوندمایی می‌کند. به دو نمونه از نوع روایت طنز گونه‌ی راوی دقت کنید:

«آنشب، مه بر گشت. حتی به خودش زحمت نداد از پیش تلفنی بزنند بینند او ضاع برای برگشتن مناسب است یا نه! همین جور گردش کنان راهش را کشید و مثل یک بوقامون طفیلی که بخواهد سوار قطار بشود، بال بال زنان وارد شهر شد!»

«{ فرایدی الیری } از تلویزیون فیلمی را تماشا می‌کرد درباره‌ی مردی که میان جنگل در کلبه‌ای تنها نشسته بود و از تلویزیون فیلمی را تماشا می‌کرد درباره‌ی مردی که میان جنگل در کلبه‌ای تنها نشسته بود و از تلویزیون فیلمی را تماشا می‌کرد درباره‌ی مردی که میان جنگل در کلبه‌ای تنها نشسته بود و از تلویزیون...»

به نظر نگارنده، انتخاب این نوع روایت و راوی مهمترین عامل پذیرفته شدن این اثر از جانب مخاطبان است. در این داستان کم نیستند مواردی که راوی عمداً دست به تفسیر، توصیف یا تمسخری غلوامیز می‌زند تا برای چندمین بار به خواننده‌اش بگوید که: من با راوی‌های دیگر فرق دارم! هر چند در این داستان خرده روایتها گاه ما را به سمت داستان‌های فکاهی و صرفاً خنده‌دار رهنمون می‌کنند، اما اگر این کتاب را (جدا از مجموعه‌ی چند جلدی اش) به طور مستقل مورد ارزیابی قرار دهیم، با کنار هم قرار دادن عناصر داستانی در انتهای به کارکردی طنز گونه خواهیم رسید. بنابراین بی‌راه نیست اگر بگوییم این داستان دارای خرده روایت‌های خنده‌دار با ساختاری طنز گونه است. خرده روایت‌هایی که همگی کارکردی در جهت ایجاد ساختار طنز گونه در داستان دارند.

در ابتدای داستان گره افکنی ایجاد می‌شود و سپس روایت به همان ترتیب و کیفیتی که در بالا آورده شد پیش می‌رود تا در انتهای به گره‌گشایی برسد. آقای «گام» و «بیلی ویلیام سوم» (قصاب محله) به عنوان عناصر شرور، سگی به نام «جیک» به عنوان قربانی یا متهم، دختری به نام «پلی» به همراه پیرمردی به نام «فرایدی الیری» به عنوان کارگاه یا ناجی و سایر افراد نیز به عنوان شخصیت‌های فرعی وارد داستان می‌شوند. در ابتدا حادثه‌ای رخ می‌دهد که همه آن را به جیک سگه ارتباط می‌دهند و او را متهم می‌کنند که نظام شهر را به هم ریخته. اما «پلی» دختر کوچک و ماجراجوی شهر لامونیک بیبر که همیشه عاشق دوستش یعنی جیک سگه است وارد عمل می‌شود و به همراه پیرمردی به نام فرایدی الیری که تنها ادای کارگاهان را در می‌آورد و در اصل مکمل ماجراجویی‌های پلی است، برای اثبات بی‌گناهی «جیک سگه» دست به کار می‌شوند. و این بار هم (مثل همیشه) همه چیز زیر سر آقای گام بدجنس و کثیف‌ترین قصاب محله، یعنی بیلی ویلیام



سوم است.

هر چند در کنار هم قرار دادن دختری در نقش ناجی، به همراه مرد کاراگاهی که دست و پا چلفتی سرت کم سابقه نیست (مانند کاراگاه گجت) اما نویسنده با انتخاب قصه‌ای ساده که طرح چندان پیچیده‌ای هم ندارد، با بکارگیری عنصر تمثیل در روایت، انتخاب اسمی خنده‌دار، دیالوگ‌های نامعمول، انتخاب پلی به عنوان یک دختر ماجراجو... داستان را دچار تعلیقی قابل قبول کرده و خواننده را تا پایان داستان با خود می‌کشاند. از عوامل دیگری که در موفق بودن این داستان قابل توجه هستند، استفاده از عالمات‌ها و نشانه‌های دیداری است که خواننده را با تجربه‌ای جدید از خواشن مواجه می‌کند. مانند صدای سگی در شب:



غoooooooوو!

منحصر به فرد بودن شخصیت‌ها نیز یکی دیگر از عوامل خوش خوان شدن این داستان است. آقای گام با آن ریشه‌ای قرمز، شخصیتی شرور است که از خودش و همه‌ی دنیا بدش می‌آید و حتی دوست ندارد به جای خودش باشد! دوست او بیلی ویلیام سوم است که کثیف‌ترین قصابی شهر را دارد و همیشه معازه‌اش پرست از مگس‌های کوچک و بزرگی که هر کدام اسمی برای خودشان دارند! فرایدی الیری پیرمردی است که تنها وسط جنگل زندگی می‌کند و کسی نمی‌داند خانه‌اش کجاست. کسی که همیشه می‌گوید: حقیقت لرزانک لیموییه! پلی دختر نه ساله‌ای که شخصیتی ماجراجو دارد و پیشرفت داستان تا حد زیادی به همین شخصیت تکیه دارد...

استفاده از کلماتی که برای اولین بار در متن‌ها به کار رفته‌اند نیز به جذابیت این داستان افزوده است. به سه نمونه از این کلمات دقت کنید:

اشکید: به معنی اشک ریخت!

خوبختی: مخلوط شدن دو حس خوشبختی و بدبهختی!

آوازجات: به معنی آوازها!

آوردن اصطلاحات و به کارگیری آن در قالبی غیر از کارکرد معمولی خود مانند:

«از ترس این که بمیرد، نفس کشید.» و این درست در جایی به کار رفته که خواننده انتظار دارد شخصیت برای نجات جانش حتی نفس هم نکشد و صدایش بیرون نیاید.

آوردن صفت‌هایی غیر معمول برای جانداران و بی جانان مانند:

مه سرد و ساكت و غلیظ عینه‌و آدمکش!

مه... مثل یک دندان پزشک شرور

گوشت سلطنتی اصل (پسوندی برای قصابی کثیف بیلی ویلیام سوم)

آوردن جمله‌هایی که ما انتظار معنایی دیگر یا عمیق‌تری از آن داریم، اما در حقیقت فقط و فقط به همان معنای ظاهری خود به کار رفته‌اند، مانند:

«جیک مثل یک سگ واقعی، عین خودش نفس کشید!»

از دیگر عوامل جذاب شدن داستان، آوردن تصویر و اسمی شخصیت‌های اصلی داستان در صفحه‌ی اول، استفاده از شعرهای میان متنی و همسرایانی که با هم شعر می‌خوانند، پایان دادن الکی به داستان و شروع دوباره‌ی آن و تکنیک‌های روایی است که در کمتر متنی به چشم می‌خورند.

نکته‌ی آخری که باید به آن اشاره کرد این است که وقتی متنی می‌خواهد کلمه‌ی طنز را با خود یدک بکشد، اغلب نویسنده‌گان را دچار نوعی انتظار غیر واقعی می‌کند. خاص بودن موضوع، در آوردن اشک همه از خنده‌ی بسیار، مطرح کردن مفهوم یا پیامی عمیق... از جمله مواردی است که معمولاً نویسنده‌گان از یک متن طنز انتظار دارند. اما نویسنده‌ای مانند اندی استنتون تنها با تکنیکی کردن نوع روایت و راوی و به کارگیری عواملی بسیار ساده که حتی خود ما هم در دیالوگ‌های شفاهی روزانه‌مان آن‌ها را به کار می‌گیریم، نشان داد که می‌توان با بزرگنمایی و دگرگونی یکی از عناصر داستانی (در اینجا راوی و نوع روایت) به کارکردی که یک متن طنز دارد رسید. این موضوع از آن جهت قابل تأمل است که نویسنده‌گان، بیش از آنکه به کمیت کلیشه شکنی‌ها و تکنیک‌ها توجه نشان بدهند، نیاز دارند که به کیفیت آن‌ها توجه کنند. در این داستان نویسنده با انتخاب یک موضوع ساده و کودکانه، و بسط و گسترش دقیق و طنز گونه‌ی آن، علاوه بر آن که توائسته متن را از نظر تکنیکی اثری درخور توجه کند، خواننده‌گان بیشماری را نیز به سمت خود کشانده است، و چه چیز برای یک نویسنده و متن و خواننده مهم‌تر از این که هر سه در جای اصلی خود قرار بگیرند و با هم ارتباطی موجه و قابل قبول ایجاد کنند؟ «آقای گام و درنده‌ی لامونیک بیبر» نشان داد که کیفیت دگرگونی تکنیک‌ها به مراتب از کمیت آن مهم‌تر و ارزشمندتر است.